

# نقش مذهب تشیع در روابط سیاسی

## قطب‌شاهیان و صفویان

دکتر آذر آهنگی / محمود صادقی علوی

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران / دانشجوی دکتری تاریخ اسلام

### چکیده

چندی پس از انقراض حکومت قراقویونلوها، یکی از شاهزادگان قراقویونلو به نام قلی به دکن رفت و وارد دستگاه حکومتی بهمنیان شد و پس از طی مدارج رشد و ترقی در آنجا از طرف بهمنیان به حکومت گلکنده منصوب شد و در سال ۹۱۸ ق، اعلام استقلال کرد. او بلافاصله به تبعیت از شاه‌اسماعیل صفوی مذهب شیعه را در قلمرو خود رسمیت بخشید و نام حکام صفوی را در خطبه، بر نام خود مقدم ساخت. حکومت قطب‌شاهیان در طول نزدیک به دو قرن حکومت در گلکنده و حیدرآباد، پیوسته با صفویان روابط دوستانه‌ای داشت. عواملی چون اشتراک مذهبی، قرابت قومی، فرهنگی و همچنین وجود دشمنی مشترک، چون گورکانیان، این روابط را مستحکم‌تر می‌کرد که از میان دلایل فوق، مذهب تشیع نقش مهم‌تری در تحکیم و تداوم این روابط داشت و پیوسته سفرا بین دو حکومت در رفت و آمد بودند. با حمله اورنگ‌زیب به قطب‌شاهیان و اجبار آنها به ذکر نام حکام گورکانی در خطبه، همچنین ضعف نسبی حکومت صفویان در این زمان، روابط حسنه این دو حکومت بسیار کمرنگ شد.

کلیدواژه‌ها: قطب‌شاهیان، صفویان، روابط سیاسی، گورکانیان، هند، تشیع.

## مقدمه

حکومت صفویان و قطب‌شاهیان در نیمه اول قرن دهم هجری، یکی در ایران و دیگری در دکن در جنوب هند تأسیس شد. حکام این دو سلسله پس از تأسیس حکومت خود، مذهب شیعه را به عنوان مذهب رسمی خود اعلام کردند که در این امر صفویان بر قطب‌شاهیان مقدم بودند. آنچه در این پژوهش به دنبال آن هستیم اینکه؛ ضمن بیان سیر روابط سیاسی این دو حکومت، به بررسی نقش و جایگاه مذهب شیعه در ایجاد، گسترش و تداوم این روابط بپردازیم. فرضیه‌ای که در این تحقیق به شرح و بررسی آن خواهیم پرداخت، این است که مذهب شیعه به عنوان مذهب مشترک دو حکومت، مهم‌ترین عامل در ایجاد، توسعه و تداوم روابط سیاسی این دو حکومت بوده است.

در طول این تحقیق با اشاره به نمونه‌های مختلف تاریخی در جریان روابط دو سلسله، به موارد متعددی اشاره شده است که این مذهب مشترک، چه نقشی در روابط سیاسی دو حکومت داشته است.

## نگاهی گذرا به تأسیس حکومت قطب‌شاهیان

پس از انقراض حکومت قراقویونلوها توسط آق قویونلوها، یکی از بازماندگان خاندان قراقویونلو که کودکی حدوداً دوازده ساله بود و قلی نام داشت، در سال ۸۸۳ق به همراه عمویش الله‌قلی عازم دکن شد تا در آنجا تحت حمایت بهمنیان که از قبل در خلال سفرهای تجاری با آنها سابقه آشنایی داشتند - و آنان غلامان ترک را برای استفاده در امور کشوری و لشکری گرامی می‌داشتند - ادامه حیات داده، مدارج رشد و ترقی را طی نماید. (تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه، [بی‌تا]، مقاله اول/ خان‌مان‌خان، ۱۳۷۷،

## نقش مذهب تشیع در روابط سیاسی قطب‌شاهیان و صفویان □ ۹

قلی پس از ورود به هند به دربار محمدشاه سوم بهمنی (۸۶۸-۸۸۷ق) وارد شد. وی به دلیل آنکه فن حساب و خوشنویسی را خوب می‌دانست و در انجام امور محوله جانب امانتداری را رعایت می‌کرد، نزد درباریان اعتبار و عزت فراوانی یافت تا آنکه در سال ۹۰۱ق به پاس سرکوب توطئه‌ای که علیه سلطان محمود بهمنی (۸۸۷-۹۲۴ق) طرح‌ریزی شده بود، به حکومت منطقه تلنگانه<sup>۱</sup> منصوب شد (تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه، همان/ طباطبا، ۱۳۵۵ق، ص ۱۴۵).

سیر نزولی بی‌وقفه قدرت بهمنیان، زمینه استقلال حکام تابع در ایالات را فراهم می‌کرد. سلطان قلی نیز همچون دیگر حکومت‌های تابع بهمنیان (نظام‌شاهیان، عادل‌شاهیان و...) و چند سال پس از آنها، یعنی در سال ۹۱۸ق در گلکنده<sup>۲</sup> اعلام استقلال کرد. وی بلافاصله بعد از اعلام استقلال مذهب شیعه را مذهب رسمی قلمرو خویش قرار داد (تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه، همان) و در ادامه نام شاه اسماعیل صفوی را نیز در خطبه بر نام خود مقدم کرد (میرعالم، ۱۳۰۹ق، مقاله اول، ص ۳۲/ محمد هاشم‌خان، ۱۹۲۵م، ج ۳، ص ۳۷۰).

سلطان قلی و جانشینانش سال‌ها در جهت گسترش قلمرو و تثبیت نظام حکومتی خود کوشیدند و توانستند در بین دیگر حکومت‌های محلی دکن خود را به عنوان حکامی مقتدر مطرح سازند. حکومتی که سلطان قلی بنیانگذار آن بود، توانست نزدیک به دو قرن در گلکنده و حیدرآباد حکومت کند. نهایتاً اورنگ‌زیب در ادامه سیاست‌های توسعه‌طلبانه خود در سال ۱۰۹۸ق با حمله به دکن و تصرف گلکنده و حیدرآباد و اسارت ابوالحسن تاناشاه آخرین حاکم این خاندان، به عمر این سلسله

---

۱. Tilangana منطقه‌ای در دکن که از شرق به دریای شور و خلیج بنگال، از شمال به منطقه

اورپسا و از غرب به محمدآباد و از جنوب به کرناٹک محدود است.

۲. Golkonda اولین پایتخت حکومت قطب‌شاهیان.

پایان داد. (نمرد، ۱۹۹۰م، ص ۲۷۹ / خانزمان‌خان، ۱۳۷۷، ص ۴۵ / میرعالم، ۱۳۰۹ق، مقاله اول، ص ۳۷۶)

### عوامل زمینه‌ساز روابط سیاسی قطب‌شاهیان و صفویان

از آغاز تشکیل حکومت قطب‌شاهیان، حکام این سلسله با صفویان روابط خوب و دوستانه‌ای داشتند. متقابلاً صفویان نیز در حفظ این روابط حسنه تلاش می‌کردند. این روابط دوستانه معلول چند عامل اصلی بود:

#### الف) عامل مذهبی

حکام قطب‌شاهی که از بازماندگان قراقویونلوها بودند، از همان آغاز و حتی قبل از ورود به هند، پیرو مذهب شیعه بودند. (رویمر، ۱۳۸۰، ص ۲۲۹ / تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه، همان)

وقتی شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ق) مذهب شیعه را در ایران رسمی اعلام کرد، به تبعیت از او سلطان‌قلی حاکم قطب‌شاهی نیز تشیع را به عنوان مذهب رسمی حکومت خود اعلام کرد. اگرچه در تاریخ سلطان‌محمد قطب‌شاه آمده است سلطان‌قلی قبل از آنکه شاه اسماعیل مذهب شیعه را در ایران مذهب رسمی اعلام کند، او تشیع را در قلمرو خود مذهب رسمی قرار داده بود (تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه، همان)، اما به تصریح منابع، شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ق پس از آنکه به حکومت رسید، مذهب شیعه را در ایران رسمی کرد. قطب‌شاه حدوداً یازده سال بعد از او، یعنی در سال ۹۱۸ق بلافاصله بعد از آنکه استقلال خود را اعلام کرد، مذهب شیعه را مذهب رسمی قلمروش قرار داد و دستور داد در منابر و بر روی سکه‌ها نام و القاب ائمه شیعه ذکر شود و مؤذنان نیز عبارت «حی علی خیرالعمل» را در اذان وارد

کنند (همان). گفتنی است حکومت نظام‌شاهیان و عادل‌شاهیان قبل از قطب‌شاهیان اعتقاد خود را به مذهب شیعه ابراز کرده بودند (محمد هاشم‌خان، ۱۹۲۵م، ج ۳، ص ۳۷۰/ نیز رک به: میرعالم، ۱۳۰۹ق، مقاله اول، ص ۳۲/ هندوشاه، ۱۳۰۱ق، ج ۲، ص ۱۶۸/ خانزمان‌خان، ۱۳۷۷، ص ۹). این وجه اشتراک مذهبی، خود در نزدیکی بیشتر و تحکیم ارتباط دو طرف سهمی بسزا داشت؛ به طوری که همچون جبهه متحدی در مقابل گورکانیان سنی‌مذهب به شمار می‌آمدند.

#### ب) عامل سیاسی

علی‌رغم روابط حسنه صفویان و سلاطین گورکانی، دو طرف بر سر مسئله قندهار و اختلافات مرزی با هم رقابت داشتند (رک به: جباری، ۱۳۸۳، ص ۲۱۹-۲۲۹)، به علاوه در دکن نیز منافع گورکانیان و صفویان با هم برخورد پیدا می‌کرد؛ زیرا از طرفی گورکانیان، دکن را جزء قلمرو خود می‌دانستند و از طرف دیگر صفویان با حمایت از قطب‌شاهیان و دیگر حکام محلی، دکن از آنها به عنوان وزنه‌ای در مقابل گورکانیان استفاده می‌کردند. حکومت های محلی دکن نیز با تبعیت ظاهری از صفویان، در برابر اعمال فشار گورکانیان، مقاومت نشان می‌دادند.

#### ج) عامل نژادی و فرهنگی

قطب شاهیان از ترکان قراقویونلو بودند که در ایران حکومت می‌کردند؛ لذا از ایرانیانی که به دکن می‌آمدند به گرمی استقبال می‌کردند. این امر باعث شد تعداد زیادی از ایرانیان در دستگاه کشوری و لشکری قطب شاهیان مناصب مهمی به دست آورند که از جمله این افراد می‌توان به میرمحمد مؤمن استرآبادی، شیخ محمد بن

خاتون و شاه میر طباطبایی اشاره کرد. این افراد که آفاقی یا خارجی<sup>۱</sup> خوانده می‌شدند، از آغاز تأسیس حکومت قطب‌شاهیان، در رأس امور اداری و نظامی بودن و مناصبی چون پیشوایی و میرجملگی را در اختیار داشتند؛ به علاوه حضور تعدادی از علما و شعرای ایرانی در حیدرآباد، باعث گسترش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در این منطقه شد؛ به طوری که تعدادی از حکام قطب‌شاهی، تحت تأثیر آنها به فارسی شعر می‌سرودند (رک به: اکبر، [بی‌تا])؛ برای نمونه می‌توان به سلطان محمد قطب‌شاه اشاره کرد که دیوان اشعار او به زبان فارسی تحت عنوان «دیوان ظل‌الله» موجود است (محمد قطب‌شاه، [بی‌تا]). این قرابت قومی و فرهنگی نیز عامل دیگری در تحکیم روابط میان قطب‌شاهیان و صفویان بود.

### سیر تاریخی روابط سیاسی قطب‌شاهیان و صفویان

تحت تأثیر عوامل مذکور، از آغاز تأسیس حکومت قطب‌شاهیان و ذکر نام شاه اسماعیل صفوی در خطبه توسط قطب‌شاهیان (میرعالم، ۱۳۰۹ق، مقاله اول، ص ۳۲/ محمد هاشم‌خان، ۱۹۲۵م، ج ۳، ص ۳۷۰)، روابط سیاسی قطب‌شاهیان و صفویان برقرار شد. پس از آنکه قطب‌الملک، مذهب شیعه را در قلمرواش مذهب رسمی اعلام کرد، در ادامه، نام شاه اسماعیل صفوی را نیز در خطبه بر نام خود مقدم کرد (میرعالم، همان /

۱. از همان سال‌های اولیه تشکیل پادشاهی بهمنیان، ارتش آنها از دسته‌های مختلفی تشکیل می‌شد که پیوسته با یکدیگر رقابت داشتند. یکی از این دسته‌ها عمدتاً شیعه و از ایرانی‌ها و نیز ترک‌ها و مغولان آسیای مرکزی بودند؛ دسته دیگر سنی بودند و مسلمانان جنوب هند و مزدوران حبشی را شامل می‌شدند. در آن دوران گروه اول را غریبه‌ها، آفاقی‌ها یا خارجی‌ها و گروه دوم را دکنی‌ها می‌نامیدند. این تقسیم‌بندی در دوره قطب‌شاهیان نیز ادامه داشت (برای تفصیل بیشتر رک به: هالیستر، ۱۳۷۳، ص ۱۱۶-۱۱۷ / معصومی، ۱۳۸۳، ص ۶۸-۷۴).

محمدشاه‌خان، همان) تا بدین وسیله اولاً ارادت خود را به ایران و خاندان صفوی نشان دهد و ثانیاً در مقابل گورکانیان سنی‌مذهب از حمایت یک دولت شیعی برخوردار شود. گرایش هر دو حکومت به مذهب شیعه و رسمیت‌بخشیدن به آن را می‌توان مهم‌ترین علت نزدیکی و پیوند دو حکومت به شمار آورد، زیرا قطب‌شاهیان به این دلیل نام شاهان صفوی را در خطبه ذکر کرده، به آنها ابراز ارادت می‌کردند که در دنیای معاصر آن زمان، صفویان یگانه حکومت قدرتمند حامی مذهب تشیع در جهان بودند؛ وگرنه دلیل دیگری نداشت که قطب‌شاهیان بلافاصله پس از رسمیت‌بخشیدن به مذهب تشیع، نام شاهان صفوی را در خطبه بر نام خود مقدم کرده، بدین وسیله بهانه‌ای برای حمله گورکانیان به دکن فراهم کنند؛ از طرف دیگر صفویان نیز به گسترش و تداوم این روابط علاقه‌مند بودند؛ زیرا با حمایت از حکومت‌های محلی دکن، در مواقع لزوم می‌توانستند از آنها به عنوان حربه‌ای در سیاست‌هایشان با گورکانیان استفاده کنند.

درباره آغاز روابط قطب‌شاهیان و صفویان، مؤلف حدیقه‌السلطنین می‌نویسد:

... [از] طلوع نیر... شاه اسماعیل... و ملک سلطان قلی قطب‌الملک... از آن تاریخ الی یومنا هذا [دوران حکومت سلطان عبدالله قطب‌شاه] مابین اولاد امجاد و احفاد این دو سلطنت نژاد که هر یک از ایشان سلطان با دین و داد و خاقان عالم انقیاد بوده‌اند، رسوم محبت و وداد و قواعد یگانگی و اتحاد مرعی بوده و حجاب عالیشان و ایلچیان رفیع‌مکان از ایران به هندوستان و از هند به ایران در عهد و زمان طریق مودت ایشان می‌پیموده‌اند و در تشیع و ولای ذریه حضرت سیدالمرسلین... همیشه یگانگی و اتحاد داشته‌اند و یکرنگی این دو سلسله علیّه رفیعه، میان سلاطین عالم مشهور و در السنه و افواه کافه بنی‌آدم مذکور است (ساعدی شیرازی، ۱۹۶۱م، ص ۸۱).

نظام‌الدین شیرازی که مؤلف دربار عبدالله قطب‌شاه است، در اثر خود اشاره می‌کند: آغاز روابط این دو حکومت از همان زمان حکومت مؤسس دولت صفوی، یعنی شاه اسماعیل بوده و اشتراک دو حکومت در حمایت از مذهب شیعه، نقش مؤثری در ایجاد و تداوم این روابط داشته است.

اسکندربیک منشی ذیل حوادث سال ۹۴۸ق بیان می‌کند: مکرراً نمایندگان از جانب حکام دکن از جمله قطب‌شاهیان به نزد سلاطین صفوی می‌آمدند (اسکندربیک منشی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۹۱).

با توجه به اینکه سلطان‌قلی قطب‌شاه تا سال ۹۵۰ق در گلکنده حکومت می‌کرده است، مشخص می‌شود از همان دوران حکومت سلطان‌قلی، تبادل سفرا بین دو حکومت برقرار بوده است؛ به علاوه از عبارت «مکرراً» در تاریخ عالم‌آرا، برمی‌آید سفیری که در این سال از جانب قطب‌شاه به دربار شاه‌طهماسب آمده بود، اولین سفیر از جانب قطب‌شاهیان به ایران نبوده، بلکه پیش از آن نیز سفرایی از جانب قطب‌شاهیان به ایران آمده بودند؛ اما علی‌رغم این تبادل سفرا در سال‌های اولیه حکومت قطب‌شاهیان، منابع، هرگز اشاره‌ای به نام این سفرا نمی‌کنند. شاید علت این امر، کم‌اهمیت بودن حکومت قطب‌شاهی به لحاظ قدرت سیاسی در سال‌های اولیه حکومتش بوده باشد.

### تلبیت حکومت قطب‌شاهیان و گسترش روابط با صفویان

سلطان‌قلی در مدت ۳۳ سال حکومت خود در گلکنده، توانست مرزهای قلمرو حکومت خود را در سرزمین‌های حکام هندوی همجوارش، یعنی اوریسا (Orissa) در شمال شرقی و ویجانگر (Vijanagar) در جنوب گلکنده (نک به: نقشه شماره ۱) بسیار گسترش دهد. سلطان جمشید قطب‌شاه (۹۵۰-۹۵۷ق) جانشین سلطان‌قلی، با



جنگ‌های پی در پی با حکام محلی دکن، توانست اولاً توازن قوا را در دکن حفظ کند و ثانیاً بر اقتدار حکومت قطب‌شاهی بیفزاید.

با به حکومت رسیدن ابراهیم قطب‌شاه (۹۵۷-۹۸۸ق) نظام حکومتی قطب‌شاهیان تثبیت شد. او مدیری توانا بود که در دوره حکومت پدرش، فنون کشورداری را آموخته بود و در اقامت هفت‌ساله‌اش در ویجانگر (او در دوره حکومت برادرش جمشید، هفت سال در ویجانگر پناهنده بود)، تجربیات فراوانی اندوخته بود. وی به جای دیوانیان و دبیران قدیمی، نیروهای جدیدی در دستگاه حکومتی خود به خدمت گرفت. برای آگاهی از وضع اتباع خود در پایتخت و ولایات دور و نزدیک، شبکه خبرچینی و جاسوسی مؤثری سازمان داد که کوچک‌ترین خبر، در هر نقطه از مملکت سریعاً به او می‌رسید، به‌علاوه یک سیستم قضایی با جریمه‌های بسیار سنگین به‌وجود آورده بود که کمترین سیاست آن در مورد مجرمان، کشیدن ناخن یا قطع اعضای بدن بود. (مقیم هروی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۸۱ / طباطبای، ۱۳۵۵ق، ص ۵۲۸ / هندوشاه، ۱۳۰۱ق، ج ۲، ص ۱۷۰) در نتیجه همین سیاست قاطعانه و بی‌اغماض بود که در مملکت تلنگانه که به «دزدی و سرزمین دزدان» معروف بود، کسی حتی جرئت نداشت نام دزدی را به زبان آورد تا چه رسد به اینکه کسی بخواهد دزدی کند (رای بند رابن، [بی‌تا]، ص ۱۳۶ / تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه، همان، مقاله سوم).

ابراهیم قطب‌شاه سپاه را نیز دوباره سازماندهی کرد و سربازان تازه‌ای به خدمت گرفت. وی همچنین قلعه گلکنده را به کمک مصطفی‌خان اردستانی بازسازی کرد و حصار تازه و بزرگ‌تر برای آن ساخت (همان). اوج قدرت او در سال ۹۷۲ق بود که با اتحاد با دیگر حکام مسلمان دکن، توانست سپاه رامراج، حاکم هندومذهب و قدرتمند ویجانگر را در نبرد تالیکوته (Talikota) شکست دهد (فزون استرآبادی، [بی‌تا]، ص ۵۵-۶۰ / تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه، همان).

با تثبیت قدرت قطب‌شاهیان در دکن، سیر روابط و تبادل سفرا بین آنها و صفویان، به شیوه منظم‌تری ادامه یافت و با قدرتمندتر شدن این حکومت، روابط آنها در عرصه سیاسی آن دوره اهمیت بیشتری یافت. تثبیت قدرت قطب‌شاهیان در دکن، صفویان را امیدوارتر ساخت تا از قدرت این حکومت در مواقع لزوم برای تحت فشار قراردادن گورکانیان در جبهه‌ای غیر از مرزهای مشترک‌شان استفاده کند، امری که بعدها در دوره حکومت شاه‌عباس به‌وضوح آن را مشاهده می‌کنیم.

اولین نماینده‌ای که از طرف صفویان به گلکنده آمد و منابع، نام او را ذکر می‌کنند، شخصی است به نام قباپیک قورچی که در سال ۹۷۱ق از طرف شاه‌طهماسب (۹۳۰-۹۸۴ق) به دربار ابراهیم قطب‌شاه (۹۵۷-۹۸۸ق) آمد و هدایا و تحفه‌های فراوانی به همراه نامه‌ای از شاه‌طهماسب - که در آن اخبار و حوادث ایران نوشته شده بود - تقدیم قطب‌شاه کرد (حسینی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۵).

با ورود میرمحمد مؤمن استرآبادی در سال ۹۸۹ق به گلکنده، اوج قدرت قطب‌شاهیان در دکن آغاز شد. میرمحمد مؤمن استرآبادی از سادات و بزرگان استرآباد و خواهرزاده میرفخرالدین سماکی، شاعر بود و از علمای زمان خود به‌شمار می‌آمد. او معلم شاهزاده صفوی حیدر میرزا بود و پس از مرگ حیدر میرزا و استیلای شاه اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵ق) تاب توقف در ایران نیاورد و در سال ۹۸۶ق عازم حج شد. پس از آن به طرف دکن رفت و از آنجا که محمدقلی قطب‌شاه به تشیع مشهور بود، در سال ۹۸۹ق به نزد وی شتافت. محمدقلی پس از اخراج شاه‌میر طباطبایی، میرمؤمن را مشاور خود قرار داد و شدیداً تحت تأثیر تقوا و هوش سیاسی او قرار گرفت (رک به: هندوشاه، ۱۳۰۱ق، ج ۲، ص ۱۷۴/ انصاری، ۲۵۳۵ شاهنشاهی، ص ۲۹۹-۳۰۰/ اسکندریبیک، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۳۲-۳۳۳).

میرمحمد مؤمن در سال ۹۹۳ق از طرف محمدقلی قطب‌شاه به پیشوایی منصوب شد و تا پایان عمرش در سال ۱۰۳۴ق این منصب را در اختیار داشت. او همچنین ایرانیان توانا و شایسته را برای نصب در مقامات بالا و مناصب عالی معرفی می‌کرد. این امر سازمان اداری قطب‌شاهیان را قوت بخشید. از جمله برجسته‌ترین این افراد می‌توان به میرزا محمدامین شهرستانی اشاره کرد که همزمان با ورودش به هند، امین‌الملک میرجمله، تازه فوت کرده بود و قطب‌شاه به توصیه میرمؤمن در سال ۱۰۱۱ق منصب میرجملگی را به او داد (تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه، همان، مقاله چهارم/ انصاری، همان).

محمدبن خاتون نیز از افرادی بود که در سال ۱۰۲۵ق به پیشنهاد میرمؤمن به عنوان نماینده قطب‌شاه به دربار شاه‌عباس رفت. او بعدها در دوره سلطان عبدالله قطب‌شاه به پیشوایی انتخاب شد. ورود شخصی چون میرمحمد مؤمن که از بزرگان دینی مذهب تشیع بود و از طرفی با حضور در ایران با فضا و رجال سیاسی ایران آشنایی داشت و در دوره خود حجم بالایی از ایرانیان را در دستگاه اداری قطب‌شاهیان به خدمت گرفت، باعث گسترش روابط صفویان و قطب‌شاهیان شد.

### شاه‌عباس و اوج روابط سیاسی قطب‌شاهیان و صفویان

اوج روابط سیاسی بین قطب‌شاهیان و صفویان و تبادل سفرها بین این دو حکومت، مربوط به دوره اقتدار و ثبات حکومت صفویان، یعنی دوره حکومت شاه‌عباس صفوی (۹۹۵-۱۰۳۸ق) است. اسدبیک کرکیراق تبریزی، اولین سفیری است که از طرف شاه‌عباس به دربار محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۸-۱۰۲۰ق) روانه شد. به تصریح منابع، او پس از انجام مأموریتش در سال ۱۰۰۵ق به دربار شاه‌عباس آمد و هدایایی که از

دکن با خود آورده بود، تقدیم شاه‌عباس کرد (اسکندریک منشی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۸۴۳ / نورمحمدخان، ۱۳۶۷، ص ۲۵۴).

بار دیگر در سال ۱۰۱۲ ق شاه‌عباس اغرلو سلطان را با هدایایی به دربار محمدقلی فرستاد. قطب‌شاه به دلیل احترامی که برای هیئت نمایندگان ایرانی قائل بود، شخصاً برای استقبال آنان به خارج از شهر حیدرآباد رفت. این فرستاده شاه‌عباس به دلیل آشوب‌ها و حملات بابریان در شمال دکن، مجبور شد حدود شش سال در حیدرآباد بماند. در این مدت او نزد سلطان گرامی و محترم بود و سالانه پنجاه هزار روپیه برای مخارج او از خزانه حکومت پرداخت می‌شد. پیش از بازگشت او به ایران، قطب‌شاه، حاجی قنبرعلی را که از معتمدان دربار بود، با تحفه‌ها و هدایایی ارزنده، برای استحکام روابط به ایران فرستاده بود. سپس مهدی قلی‌خان را نیز در سال ۱۰۱۸ ق همراه اغرلو سلطان به سفارت ایران فرستاد (تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه، همان، مقاله چهارم / اسکندریک منشی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۴۳۰).

شاه‌عباس برای تحکیم روابط با قطب‌شاهیان به ایجاد پیوندهای سببی با این خاندان نیز مایل بود، به طوری که طبق گزارش برخی منابع، شاه‌عباس صفوی حیات بخشی‌بیگم دختر محمدقلی قطب‌شاه را در سال ۱۰۱۲ ق برای یکی از شاهزاده‌های صفوی خواستگاری نمود (رای بند رابن، [بی‌تا]، ص ۱۳۷ / هندوشاه، ۱۳۰۱ ق، ج ۲، ص ۱۷۳). به تصور ناظران معاصر، این ازدواج می‌توانست افتخاری بزرگ برای قطب‌شاه باشد؛ افتخاری که به قول تاریخ‌فرشته، از زمان ورود اسلام به هند تا آن زمان نصیب هیچ کس نشده بود (هندوشاه، ۱۳۰۱ ق، همان)، اما قطب‌شاه که مایل نبود از یگانه فرزندش جدا شود، به توصیه میرمحمد مؤمن استرآبادی به این خواستگاری جواب رد داد و در سال ۱۰۱۶ ق دخترش را به ازدواج برادرزاده‌اش محمد درآورد.

در سال ۱۰۲۲ق، حکام محلی شیعه دکن، هر یک نمایندگانی به دربار شاه‌عباس فرستادند و از تعدی جفتای، فرمانده بابری که به دستور جهانگیر، حاکم مغول، متعرض ممالک دکن می‌شد، گلایه نموده، از شاه‌عباس درخواست کردند از آنها در مقابل گورکانیان حمایت کند. روابط شاه‌عباس و جهانگیر در این زمان دوستانه بود، لذا شاه‌عباس نامه‌ای برای جهانگیر فرستاد و از او خواست حملات خود را در دکن متوقف کند (اسکندربیک منشی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۴۱-۳ / نذیراحمد، ۱۳۴۷، ص ۵-۲۹۰). برخلاف نظر مؤلف تاریخ عالم‌آرای عباسی که می‌گوید جهانگیر درخواست شاه‌عباس را پذیرفت، سلطان بابری طی چهار سال پس از آن تاریخ، حملات خود را ادامه داد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳، ص ۱۵۱).

در همین سال (۱۰۲۲ق) چون محمدقلی قطب‌شاه درگذشت و سلطان‌محمد قطب‌شاه جانشین او شد، شاه‌عباس، حسین‌بیک قبچاقی تبریزی را برای تعزیت مرگ محمدقلی و تهنیت جلوس سلطان محمد، به حیدرآباد فرستاد. شاه‌عباس در نامه‌ای که به همراه حسین‌بیک برای سلطان‌محمد فرستاده بود، بعد از عرض تسلیت و تهنیت، متذکر شده بود قطب‌شاه به نمایندگان شاه‌عباس زودتر اجازه بازگشت بدهد تا رابطه‌ای بی‌وقفه بین طرفین برقرار باشد (خانزمان خان، ۱۳۷۷، ص ۴-۳۳).

حسین‌بیک در سال ۱۰۲۴ق به همراه محمدبن خاتون، نماینده قطب‌شاه به ایران بازگشت. دیگر نماینده شاه‌عباس به دربار قطب‌شاهی، قاسم‌بیک حاکم مازندران بود که هشت سال بعد از حسین‌بیک، یعنی در سال ۱۰۳۲ق به حیدرآباد آمد. او پس از دو سال اقامت در حیدرآباد، در سال ۱۰۳۴ق درگذشت. سلطان‌محمد قطب‌شاه، فرزند او، محمدقلی‌بیک را جانشین پدر کرد. محمدقلی‌بیک در سال ۱۰۳۸ق به همراه خیرات‌خان نماینده قطب‌شاه عازم ایران شد. در مسیر حرکت به ایران در

بندر سورت،<sup>۱</sup> شاهجهان که تازه به حکومت رسیده بود، آنها را به آگره فراخواند و به وسیله آنان پیام شفاهی و نامه‌ای برای شاهعباس فرستاد. این دو نماینده پس از مرگ شاهعباس به بندرعباس رسیدند؛ لذا نامه‌ها و هدایا را به جانشین وی شاهصفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ق) تقدیم کردند. خیرات‌خان تا سال ۱۰۴۴ق در ایران ماند و در این سال به همراه امام‌قلی‌بیک شاملو از اصفهان عازم گلکنده شد (ساعدی شیرازی، ۱۹۶۱م، ص ۵-۸۱ / منشی قادرخان، ۱۳۰۶ق، ص ۳۹).<sup>۲</sup> این دو نماینده در مسیر دکن، ابتدا به ملاقات شاهجهان رفتند و پس از تقدیم نامه شاهصفی به او، عازم حیدرآباد شدند. (ظفرالله‌خان، ۱۳۶۲، ص ۳۹)

تعداد فراوان نمایندگان و سفرایی که در این دوره بین دو حکومت در رفت و آمدند و همچنین حضور مقامات ارشد حکومت قطب‌شاهی، چون محمد بن خاتون و نیز توجه فراوان قطب‌شاهیان به فرستاده‌های دولت صفوی، نشان از اهمیت این روابط برای دو حکومت، به‌ویژه قطب‌شاهیان دارد.

در سال ۱۰۴۵ق روابط شاهصفی و شاهجهان تا حدی از منازعات و خصومت‌های بابرین و قطب‌شاهیان متأثر شد. گورکانیان هند از زمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) سیاست توسعه‌طلبی به طرف دکن و تسخیر قلمرو حکام محلی این منطقه را در پیش گرفتند. آنها معتقد بودند: این حکومت‌های محلی باید از آنها اطاعت کنند و مطیع و فرمانبردار ایشان باشند؛ در واقع آنها این ایالات را جزئی از قلمرو حکومت خود می‌دانستند؛ در صورتی که این حکومت‌های محلی نه تنها از

۱. surt، بندری در شمال غربی دکن.

۲. خلاصه السیر، تاریخ بازگشت خیرات‌خان از ایران را شوال سال ۱۰۴۱ق ذکر کرده است. احتمالاً این دو نماینده حدود یک سال نزد شاهجهان بوده‌اند (ر.ک به: ابن خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸، ص ۱۳۲).

گورکانیان تبعیت نمی‌کردند، بلکه برخی از آنها چون قطب‌شاهیان نسبت به رقیب و دشمن آنها، یعنی حکام صفوی ایران ابراز تمایل کرده، نام آنها را پیش از نام خود در خطبه می‌آوردند (میرعالم، ۱۳۰۹ق، مقاله اول، ص ۳۲ / محمد هاشم‌خان، ۱۹۲۵م، ج ۳، ص ۳۷۰).<sup>۱</sup> سیاست توسعه‌طلبی مغولان به سمت دکن در دوره جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) تا حدودی به سستی گرایید (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳، ص ۱۸۰)، اما با روی کار آمدن شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) این سیاست به شکل گسترده‌تری پی‌گیری شد. او در سال ۱۰۴۶ق حکومت نظام شاهیان احمدنگر را منقرض کرد و در صدد بود دیگر حکومت‌های محلی دکن مثل عادل‌شاهیان و قطب‌شاهیان را نیز از میان بردارد یا خراجگزار و تابع خود کند. حکومت قطب‌شاهی در این دوره به رغم ثروت فراوانش، به واسطه معادن گسترده طلا و الماس، نیروی نظامی قوی نداشت، لذا به جای مقاومت و دفاع در برابر دشمنان قدرتمند، از منابع ثروت خود به آنها باج و خراج می‌داده است. (Bernier, 1972, p. 194)

در سال ۱۰۴۵ق شاه جهان مکرمت‌خان و شیخ عبداللطیف را همراه با نامه‌هایی تهدیدآمیز که جنبه اتمام حجت داشت، به سوی عادل‌شاه و قطب‌شاه فرستاد. او در نامه خود به قطب‌شاه سه درخواست اساسی را بدین شرح، مطرح کرده بود:

۱. از آنجا که گورکانیان هند سنی‌مذهب بودند، از قطب‌شاه خواسته شده بود لعن بر صحابه به‌ویژه خلیفه اول را در گلکنده ممنوع کرده، عاملان این کار را مجازات کند.

---

۱. باید متذکر شد روابط گورکانیان هند و صفویان پیوسته خصمانه نبوده است، بلکه در بسیاری از مواقع روابطی دوستانه و صلح‌آمیز داشته‌اند (برای تفصیل بیشتر، ر.ک به: ریاض الاسلام، ۱۳۷۳ / نورمحمدخان، ۱۳۶۷).

۲. نام شاه صفوی که پیش از این در خطبه آورده می‌شد، از خطبه حذف و به جای آن نام شاه گورکانی آورده شود.

۳. باج و خراج سنگینی هر ساله به پادشاه گورکانی پرداخت شود.

شاه‌جهان در پایان نامه تهدید کرده بود در صورت عدم پذیرش این شروط، با حمله سنگین وی مواجه خواهد شد (لاهوری، ۱۸۶۸م، ج ۲، ص ۲-۳۱ / لنبولاهوری، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۴۹-۱۵۰).

همزمان با فرستادن این سفرا، شاه‌جهان لشکری نیز به سرحد ممالک قطب‌شاهی فرستاده بود تا عملاً قطب‌شاه را تهدید کند. عادلشاه که درخواست‌های مشابه شاه‌جهان را نپذیرفته بود، با حمله سنگین لشکر شاه‌جهان مواجه شد. قطب‌شاه از این امر عبرت گرفت و پس از مشورت با علما و درباریان، به این نتیجه رسید که پذیرش انقیاد از شاه‌جهان و پرداخت خراج به او، باارزش‌تر از ریختن خون مردم و انقراض حکومتش است؛ لذا با حضور عبداللطیف - نماینده شاه‌جهان - در مسجد، درخواست اول و دوم، یعنی عدم لعن صحابه و جایگزین کردن نام شاه صفوی با نام پادشاه گورکانی در خطبه عملی شد؛ همچنین قطب‌شاه پرداخت خراج را پذیرفت و شیخ محمد طاهر - از دبیران دربار - را با تحفه‌ها و هدایای فراوان، به همراه شیخ عبداللطیف نزد شاه‌جهان فرستاد.

براساس انقیادنامه‌ای که سلطان عبدالله قطب‌شاه امضا کرد، حکومت قطب‌شاهی متعهد شد نام خلفای راشدین را در خطبه جایگزین نام دوازده امام و نام حکام گورکانی را جایگزین نام حکام صفوی کند؛ همچنین قرار شد طرح روی سکه‌های قطب‌شاهیان به تأیید حکام گورکانی برسد و قطب‌شاهیان هر سال به گورکانیان خراج بدهند. شاه‌جهان نیز در صلحنامه‌ای که در سال ۱۰۴۶ق توسط محمدطاهر برای قطب‌شاه فرستاده بود، یادآور شده بود: «به منزله فرزند اکبر پدر، با دوست ما



دوست و با دشمن ما دشمن باشید که ما نیز با شما چنین خواهیم بود و مادام که نسل طرفین باقی باشد، همین عهد مستمر خواهد بود» (بختاورخان، ۱۹۷۹، ج ۱، ص ۲۰۴/ ساعدی شیرازی، ۱۹۶۱ م، ص ۷۵-۱۶۸/ لاهوری، ۱۸۶۸ م، ج ۲، ص ۱۷۸-۱۸۰).

چنان‌که از مفاد این نامه‌ها و در ادامه، عهدنامه‌های منعقدشده بین بابریان و قطب‌شاهیان برمی‌آید، می‌توان به این نتیجه رسید که عوامل مذهبی نقش تعیین‌کننده‌ای در این کشمکش‌های سیاسی بین دو حکومت داشته است.

شاه‌جهان در نامه ارسالی خود به قطب‌شاه، در درجه اول از او می‌خواهد شعائر مذهب شیعه را از خطبه حکومت خود حذف کند؛ شعائری که شاید بتوان گفت به دلیل اعتقاد به آنها بود که قطب‌شاهیان نام شاهان صفوی را - به عنوان یگانه حکام قدرتمند حامی این مذهب، در این دوره - در خطبه بر نام خود مقدم کرده بودند؛ امری که حکام گورکانی به هیچ وجه آن را خوش نمی‌داشتند و شاه‌جهان چنان‌که اشاره شد، در ادامه نامه خود به قطب‌شاه آن را مورد توجه قرار داده، حذف نام شاهان صفوی از خطبه را خواستار می‌شود.

از این پس، نه تنها تابعیت صوری قطب‌شاهیان از صفویان متوقف می‌شود، بلکه آنها رسماً تحت‌الحمایه گورکانیان می‌شوند. این امر در کنار مسئله قندهار،<sup>۱</sup> باعث تیره‌تر شدن روابط ایران و گورکانیان در این برهه شد (رویمر و دیگران، ۱۳۸۰، ص ۱۰۱). با این حال اگرچه قطب‌شاهیان رسماً تابع بابریان شدند، ولی باز هم مثل گذشته، با ایران روابط دوستانه‌ای داشتند. مؤید این مطلب، آن است که در سال ۱۰۶۴ق که روابط بین میرمحمد سعید از صاحب‌منصبان دیوانی قطب‌شاه و سلطان عبدالله رو به تیرگی گذاشت، محمد سعید در ابتدا می‌خواست به پادشاه ایران، یعنی شاه‌عباس دوم

۱. شاه‌جهان در این زمان در اندیشه تصرف قندهار نیز بود و در سال ۱۰۴۷ق توانست آنجا را

تصرف کند. (رک به: جباری، ۱۳۸۳، ص ۲۱۹-۲۲۹)

۱۰۵۲-۱۰۷۷ق) پناهنده شود، اما شاه‌عباس که نمی‌خواست روابط دوستانه خود را با گلکنده به خطر بیندازد و طرفداران خود را در دکن از دست بدهد، به محمد سعید پاسخ منفی داد (لوفت، ۱۳۸۰، ص ۱۱۹-۱۲۰)، لذا محمد سعید به شاه‌جهان پناهنده شد. متعاقب این امر آتش جنگ بین قطب‌شاهیان و بابریان مجدداً شعله‌ور شد.

سلطان عبدالله قطب‌شاه دست کمک به سوی شاه‌عباس دوم دراز کرد و امیدوار بود او در مرزهای قندهار مزاحمت‌هایی برای گورکانیان فراهم کند و توجه لشکر بابری را از دکن به آنجا معطوف دارد. او حتی وعده داده بود هزینه‌های این عملیات را به نمایندگان شاه‌عباس در گلکنده بپردازد؛ اما شاه‌عباس که در این زمان قندهار را در اختیار داشت و نمی‌خواست تنش جدیدی در روابط او با گورکانیان ایجاد شود، تنها به اظهار همدردی با قطب‌شاه اکتفا کرد (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳، ص ۱۸/ اطهر رضوی، ۱۳۷۶، ص ۵۲۰-۵۲۱). این موضع‌گیری شاه‌عباس در قبال قطب‌شاه و پاسخ او به آنها، حاکی از آن است که علی‌رغم پیوندهای خاص مذهبی و دیگر زمینه‌های مورد توجه دو طرف، آنچه در روابط این دو حکومت نقش اساسی داشت، شرایط و منافع سیاسی بود.

در سال ۱۰۶۹ق اورنگ‌زیب به نمایندگی از پدرش شاه‌جهان مأمور حمله به حیدرآباد شد. وی در نامه‌ای به پدرش یکی از علل این حمله را چنین بیان می‌کند: قطب‌الملک، مذهب سنت را ترک و بدعت‌های حرام انجام می‌دهد و در پادشاهی خود رفض و بدگویی به صحابه پیامبر را متداول ساخته است و تا آنجا پیش رفته که تمام قلمرو حکومت او، مذهب اهل سنت را ترک کرده و هر آنچه گفتن و انجام آن ممنوع بود، علناً گفته و انجام می‌شد (اطهر رضوی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۱۹).

از این نامه برمی‌آید در تاریخ فوق، علی‌رغم مفاد انقیادنامه‌ای که سلطان عبدالله قطب‌شاه در سال ۱۰۴۶ق آن را امضا کرده و بر اساس آن می‌بایست بر مبنای مذهب اهل سنت عمل می‌نمود، باز به نام ائمه دوازده‌گانه شیعه خطبه خوانده می‌شد

و مراسم مذهبی تشیع کماکان برقرار بوده است؛ اما از جزئیات و چگونگی آن اطلاع دقیقی در دست نیست.

با کناره‌گیری شاه‌جهان از حکومت، اوضاع حکومت گورکانیان بر اثر نزاع مدعیان سلطنت برای تصاحب قدرت، بسیار آشفته شد. شاه‌عباس برای استفاده از این فرصت مغتنم جهت تضعیف گورکانیان، در همین سال نامه‌هایی به حکام محلی دکن نوشت و آنها را تحریک کرد برای جبران خساراتی که قبلاً گورکانیان به آنها وارد آورده بودند، با هم متحد شوند و علیه گورکانیان جنگ کنند؛ از جمله این نامه‌ها، نامه‌ای بود که شاه‌عباس برای سلطان عبدالله قطب‌شاه نوشته بود و در آن یادآور شده بود:

... باری چون تلافی مافات میسور و تدارک ناکرده مقدور است، به مظاهرت الطاف بیکران صاحب‌نیرو و قوی‌بازو باشند. در این اوقات قوایم سریر سلطنت و فرمانفرمایی هندوستان متزلزل و اساس دارایی والی آن دیار متغیر و متبدل است، شایسته همت غیرت‌اندیش و ناموس سلطنت حمیت‌گیش آن است که به نیروی اعتقاد راسخ دست در جبل‌المتین الطاف جاعل آسمان و زمین و خالق ماء و طین و اعجاز ولای عقده‌گشای حضرات سدره مراتب ائمه معصومین زده، به تیغ مکافات دمار از روزگار آن گروه غدار که بغض شیعیان آل اطهار را نصب‌العین خاطره عداوت ذخایر ساخته‌اند، برآورند و ضمیر مودت تخمیر را به همه ابواب از غائله این معنی مطمئن و آسوده دارند که به عون عنایت الهی از منتسبان دولت گردون‌مدار فیروزی شعار در تدمیر و نگونساری اعدای خدیعت شعار آنچه لازمه امداد و اعانت باشد، به عمل آمده، تهاون و تساهل واقع نخواهد شد و یکی از آثار میلان خاطر اقدس و طبع مقدس به استحکام قوایم سلطنت آن شایسته صنوف عنایت که حکم نمر پیشرس دارد که در این وقت نامه‌هایون که چون آیه قضا واجب الامتثال

است به اسم والی بیجاپور صدور یافت که به آن سلطنت‌پناه به عنوان پادشاه سلف طریقه دوستی و مودت مسلوک داشته، در رفع اعدای خدیعت‌نهاد و ترصیص مبانی ائتلاف و اتحاد، مانند زبان قلم و خطوات قدم متحدالقول و موافق‌الفعل باشند که به معاضدت این اتحاد روزنامه‌چشمه تسلط اعدای به اتمام و دور تلافی به‌زودی به انجام رسد و انشاءالله تعالی از نمرات گوناگون این بوستان علی مرآلزمان شیرین‌کام خواهند گردید... (نویس، ۱۳۶۰، ص ۱۹۷).

آنچه از متن این نامه برداشت می‌شود، آنکه؛ در دوره کوتاهی که گورکانیان با مشکلات داخلی مواجه می‌شوند، شاه صفوی فرصت را مغتنم شمرده، با تکیه بر امور مذهبی و دستاویز قرار دادن آن به عنوان یکی از اسباب تحریک حکام محلی دکن و تأکید بر مذهب گورکانیان که در جهت سرکوبی شیعیان فعالیت می‌کردند، حکام محلی دکن را به واسطه شیعه‌بودن، به اتحاد علیه بابریان دعوت می‌کند؛ همچنین در این نامه اشاره شده است؛ همزمان نامه‌ای واجب‌الامتثال برای والی بیجاپور فرستاده شده که ظاهراً آنها نیز به واسطه شیعه‌مذهب‌بودن، رابطه سیاسی نزدیکی با صفویان داشته‌اند. در این نامه، از مذهب شیعه از یک طرف به عنوان وسیله اتحاد حکام محلی شیعه‌مذهب و از طرف دیگر به عنوان حربه‌ای علیه حکومت سنی‌مذهب گورکانیان، با تأکید بر این نکته که آنها در قلمرو خود علیه مذهب شیعه فعالیت می‌کنند، استفاده شده است.

پیروزی‌های سریع اورنگ‌زیب بر دیگر مدعیان سلطنت، به او امکان داد نقشه توسعه‌طلبانه خود را در دکن دنبال کند. بدین ترتیب خیالات و نیتات شاه‌عباس دوم برای مداخله در امور هند و علیه بابریان عقیم ماند (رویمر، ۱۳۸۰، ص ۳۹۳ / ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳، ص ۱۷۸).

از این تاریخ (۱۰۶۸ق) به بعد، روابط دیپلماتیک صفویان و قطب‌شاهیان از یک طرف به علت ضعف نسبی صفویان و از طرف دیگر به علت کاهش شدید قدرت قطب‌شاهیان، بسیار محدود می‌شود و منابع، پس از این از مبادلهٔ سفرا بین طرفین گزارش نمی‌دهند. حکومت قطب‌شاهی بعد از این تاریخ، تنها بیست سال دیگر تداوم یافت.

با به حکومت رسیدن ابوالحسن قطب‌شاه در سال ۱۰۶۸ق و وزارت مادنا پندت که از هندوهای بومی دکن بود، نظام حکومتی قطب‌شاهیان از داخل نیز بسیار سست شد. طی این مدت بیست سال آنها به عنوان حکومتی نیمه‌مستقل و دست‌نشاندهٔ گورکانیان به حیات خود ادامه دادند و در این مدت، هیچ رابطه‌ای با صفویان نداشتند.



#### نتیجه

صفویان و قطب‌شاهیان با یکدیگر روابط سیاسی دوستانه‌ای داشتند. آغاز این روابط در زمان حکومت مؤسس دو سلسله، یعنی شاه‌اسماعیل صفوی و سلطان‌قلی قطب‌شاه بود. چنان‌که پیشتر اشاره شد، عوامل متعددی زمینه‌ساز این روابط سیاسی بود، اما آنچه در این زمینه نقش اصلی را بر عهده داشت، اشتراک مذهبی دو حکومت بود. مهم‌ترین پیامد روابط سیاسی این دو حکومت - که تا حد زیادی متأثر از مذهب دو حکومت بود - مقدم داشتن نام شاهان صفوی در خطبه بر نام قطب‌شاهیان بود. این امر به آن دلیل بود که در آن زمان صفویان تنها حکومت قدرتمند حامی مذهب شیعه بودند.

اگرچه شاید بتوان گفت در پس این دلایل مذهبی، عوامل سیاسی نیز نقش مؤثری داشت، اما این عوامل سیاسی نیز در جای خود متأثر از وضعیت مذهبی دو حکومت، در حمایت از مذهب تشیع بود. در دوران حکومت این دو سلسله، همواره

مذهب تشیع نقشی محوری و اساسی در روابط این دو حکومت بازی می‌کرد؛ به طوری که شاید اگر بگوییم مذهب تشیع مهم‌ترین دستاویز و عامل زمینه‌ساز روابط ایندو حکومت بوده است، سخنی گزافه نگفته‌ایم.

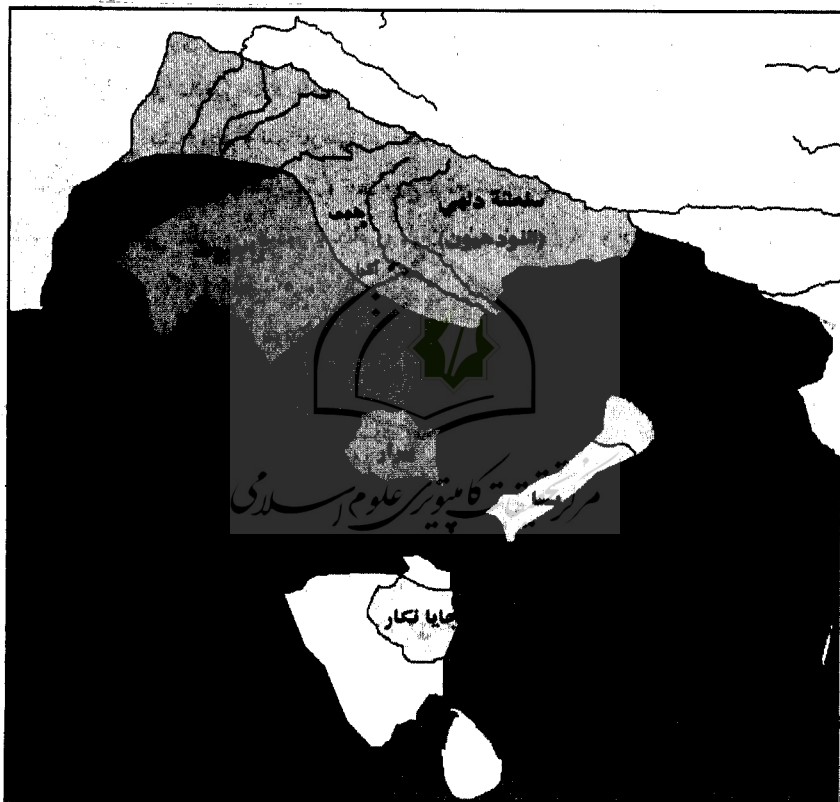
نقطه اوج این روابط سیاسی، با دوران اقتدار دو حکومت - که دوره شکوفایی مذهب تشیع نیز بود - معاصر بود. در طول سیر تاریخی روابط این دو حکومت، شاهد بودیم مذهب تشیع بارها به عنوان دستاویزی برای درخواست کمک سیاسی - نظامی و یا بهانه‌ای برای تحریک یک حکومت به جنگ با حکومت دیگر که حامی مذهب اهل سنت بود، مورد استفاده قرار گرفت. نمونه واضح این امر را می‌توان در نامه شاه‌عباس به قطب‌شاهیان و تحریک آنها به اتحاد با دیگر حکام شیعه‌مذهب دکن و حمله به گورکانیان سنی‌مذهب مشاهده کرد.

در یک نتیجه‌گیری کلی باید گفت؛ اگرچه حکومت‌های محلی دکن از جمله قطب‌شاهیان با صفویان به علت اشتراک مذهبی و قرابت فرهنگی و نژادی و وجود رقیب مشترک، یعنی گورکانیان سنی‌مذهب، همواره روابط سیاسی حسنه‌ای داشتند و در ظاهر حامی یکدیگر بوده و برای توسعه و تثبیت روابط سیاسی با یکدیگر می‌کوشیدند، اما هیچ‌گونه اقدام عملی‌ای در حمایت از یکدیگر انجام ندادند و حاضر نشدند به خاطر منافع دیگری، منافع خود را به مخاطره بیندازند و با پابریان وارد درگیری نظامی شوند.

نقشه شماره ۱

موقعیت گلکنده نسبت به همسایگان هندو و مسلمان آن (هند از نیمه قرن چهارده تا آغاز قرن شانزده)

به نقل از تارنمای: [www.hukam.net/family](http://www.hukam.net/family)



## ملوك الطوائف في الهند

الهند منذ نهاية دولة آل تغلق وحتى ظهور المغول الكبار من منتصف القرن الرابع عشر حتى بداية القرن السادس عشر

## منابع

۱. ابن خواجه اصفهانی، محمد معصوم، خلاصة السیر، تهران: علمی، ۱۳۶۸.
۲. اسکندربیک منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷.
۳. اطهر رضوی، عباس، شیعه در هند، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۷۶.
۴. اکبر، رضیه، نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، حیدرآباد دکن، [بی‌تا].
۵. انصاری، شرف‌النساء بیگم، تصحیح و تحشیه انتقادی حدائق السلاطین فی کلام الخواقین، علی بن طیفور بسطامی، پایان‌نامه دکتری زبان و ادبیات فارسی، تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.
۶. بختاورخان، محمد، مرات العالم / تاریخ اورنگ‌زیب، تصحیح ساجده س. علوی، لاهور: اداره تحقیقات پاکستان، ۱۹۷۹.
۷. تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه، به خط نظام بن عبدالله شیرازی، نسخه خطی شماره ۳۸۸۵، کتابخانه ملی ملک.
۸. جباری، هوشنگ، «قندهار و نقش آن در روابط و فراز و نشیب میان ایران و هند»، مجموعه مقالات همایش ایران‌زمین در گستره تاریخ صفویه، تبریز: ستوده، ۱۳۸۳.
۹. حسینی، خورشاه بن قباد، تاریخ ایلچی نظامشاه، تصحیح و تحشیه و اضافات محمدرضا نصیری و کوئچی هانه دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.
۱۰. خانزمان‌خان، غلامحسین‌خان، تاریخ آصف جاهیان / گلزار آصفیه، به اهتمام محمد مهدی توسلی، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۷.
۱۱. رای بند رابن، پسر رای بهارمال، لب التواریخ هند یا تواریخ لب اللباب هند، نسخه خطی شماره ۵۳۴۷، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
۱۲. رویمر، ر و دیگران، تاریخ ایران (دوره صفویان)، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی، ۱۳۸۰.
۱۳. رویمر، رهانس روبرت، ایران در راه عصر جدید، تاریخ ایران از سال ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰م، ترجمه آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.



۱۴. ریاض‌الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشاریه، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.
۱۵. ساعدی شیرازی، میرزا نظام‌الدین احمد بن عبدالله، حدیقة السلاطین، تصحیح و تحشیه سیدعلی‌اصغر بلگرامی، حیدرآباد دکن، [بی‌نا]، ۱۹۶۱م.
۱۶. طباطبای، سیدعلی عزیزالله، پرهان مآثر، دهلی: جامعه دهلی، ۱۳۵۵ق.
۱۷. ظفرالله‌خان، امت الرقیق، تصحیح و تحشیه انتقادی پادشاه‌نامه یا شاه‌جهان‌نامه محمدامین قزوینی، پایان‌نامه دکتری زبان و ادبیات فارسی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۲.
۱۸. فزونی استرآبادی، میرهاشم بیک، فتوحات عادلشاهی، نسخه خطی شماره ۵۲۸۹، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
۱۹. لاهوری، عبدالحمید، پادشاه‌نامه، در احوال ابوالمظفر شهاب‌الدین محمدشاه‌جهان پادشاه، تصحیح مولوی کبیرالدین احمد و مولوی عبدالرحیم، به اهتمام انجمن آسیایی بنگاله، کلکته، [بی‌نا]، ۱۸۶۸م.
۲۰. لنبو لاهوری، محمدصالح، عمل صالح موسوم به شاه‌جهان‌نامه، تصحیح و تنقیح غلام یزدانی، به اهتمام انجمن آسیایی بنگاله، کلکته، [بی‌نا]، [بی‌تا].
۲۱. لولت، پاول، ایران در عهد شاه‌عباس دوم، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
۲۲. محمد قطب‌شاه، دیوان ظل‌الله، نسخه خطی شماره ۲۴۸۵، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
۲۳. محمد هاشم‌خان (مخاطب به خافی‌خان نظام‌الملکی)، منتخب‌اللباب در احوال سلاطین ممالک دکن، گجرات و خاندیش، تصحیح سر ولزلی هیک، به اهتمام انجمن آسیایی بنگاله، کلکته، [بی‌نا]، ۱۹۲۵م.
۲۴. معصومی، محسن، فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی دکن در دوره بهمنیان (۷۴۸-۹۳۴ق)، پایان‌نامه دکتری فرهنگ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۲۵. مقیم هروی، خواجه نظام‌الدین احمد بن محمد، طبقات اکبری، تصحیح و تنقیح بی.دس.آئی.اس و محمد هدایت حسین، به اهتمام انجمن آسیایی بنگاله، کلکته، [بی‌نا]، [بی‌تا].

۲۶. منشی قادرخان، تاریخ قطب‌شاهی، به اهتمام سیدبرهان‌الدین احمد، حیدرآباد دکن، چاپ سنگی، ۱۳۰۶ق.
۲۷. میرابوالقاسم رضی‌الدین بن نورالدین (مخاطب به میرعالم)، حدیقة العالم، به اهتمام سیدعبدلطیف شیرازی، حیدرآباد دکن، ۱۳۰۹ق.
۲۸. نذیر احمد، «اسناد تاریخی در باره روابط سیاسی شاه‌عباس با شاهان قطب‌شاهی»، فرهنگ ایران زمین، شماره ۱۵، ۱۳۴۷.
۲۹. نمرود، عبدالمنعم، تاریخ الاسلام فی الهند، قاهره: هیئة المصریة للکتاب، ۱۴۱۰ق.
۳۰. نوایی، عبدالحسین، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ق، همراه با یادداشت‌های تفصیلی، تهران: سمت، ۱۳۶۰.
۳۱. نورمحمدخان، روابط سیاسی و مناسبات دیپلماتی تیموریان هند با صفویان ایران، پایان‌نامه دکتری تاریخ، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
۳۲. هالیستر، جان نورمن، تشیع در هند، ترجمه آذرمیدخت مشایخ فریدنی، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.
۳۳. هندوشاه، محمد بن قاسم، گلشن ابراهیمی / تاریخ فرشته، چاپ سنگی، [بی‌جا]، ۱۳۰۱ق.
34. Brnier, francois; travels in the mogul empir (1651-1668); delhis.chand, 1972.
35. Minorsky.v; the qara-qoyunlu and qutb-shahs; bulltin of the school of oriental and African studis.volum. 17,1995.
36. [www.hukam.net](http://www.hukam.net).